



پروفسور هانس ارویدسون و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

گفت و گوی «اندیشه جامعه» با هانس ارویدسون، نماینده پارلمان و تئوریسین حزب چپ سوئد

ما این چنین نگاه می کنیم

◆ با توجه به دغدغه‌های بسیار، از فرصتی که در اختیارمان گذاشته‌اید، صمیمانه سپاسگزارم. به نظرم، بهترین کار این است که با معرفی خودتان شروع کنیم. هانس ارویدسون: من در ۱۹۴۱ به دنیا آمدم و دانشگاه را در رشته‌ی تاریخ تمام کرده‌ام. از

۱۹۷۱، عضو حزب چپ سوئد بودم. در واقع، نیمی از عمرم را - که ۳ دهه است - عضو حزب هستم. مسئولیت‌های متفاوتی را در حزب بر عهده داشته‌ام که در زمینه‌های متفاوتی بوده است. در حال حاضر، ۷ سال است که در مجلس، منشی

سیاسی گروه پارلمانی حزب‌مان هستم. مسایل اجتماعی و همبستگی بین‌المللی در این مورد موضوع‌ها و وقایع مهم (حتا بیش از آن که به حزب چپ بپیوندم) یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های زندگی من بوده. به عنوان مثال، از اولین فعالیت‌هایی که در دهه‌ی ۶۰ انجام دادم

مبارزه با آپارتاید در آفریقای جنوبی بوده است. بعدها نیز در جنبش دانشجویی دهه‌ی ۶۰ اروپا و همچنین در جنبش ضد جنگ ویتنام شرکت فعال داشتیم. می‌توانم بگویم که من محصولی هستم از تمام وقایع قبل از جنبش دانشجویی دهه‌ی ۶۰ خود جنبش دانشجویی و مسایل بعد از آن!

اولین مسئولیت من در حزب، بین سال‌های بحرانی ۷۰ - ۶۹ سازمان‌دهی مجدد «سازمان جوانان حزب» بود که از مدتی پیش، بود که به فترت گرفتار آمده بود. بلافاصله بعد از این که دانشگاه را تمام کردم، به‌عنوان مُدَرَس، کلاس‌هایی را در مورد مسایل تئوریک و سیاسی برپا کردم که با توجه به ضرورت‌های موجود و چالش‌های بنیادین تئوریک، دارای اهمیت به‌سزایی بود و ضرورتاً می‌بایستی به آن‌ها پاسخ داده می‌شد.

◆ این چالش‌ها و مسایل، به‌عنوان نمونه، چه چیزهایی بودند؟

هانس آرویدسون: مسایلی که من آموزش می‌دادم اصول پایه‌ای مارکسیسم، تاریخ عمومی (البته از منظر مارکسیستی) و مسایلی هم‌چون شوروی؛ و این که رابطه‌ی ما با شوروی چگونه باید باشد، رابطه‌ی ما با چین؛ درک ما از سوسیالیسم چیست و آن را چگونه می‌فهمیم؛ چه انتظاری از آن داریم و ... بود. این مسایل برای تمام جنبش چپ و نه فقط حزب ما بسیار مهم، حیاتی و عمومی بودند در آن دوران تمامی طیف‌های چپ و کسانی که به آرمان سوسیالیسم باور داشتند، با این مسایل درگیر بودند و باید پاسخی درخور برای آن فراهم می‌کردند. حزب ما نیز این کارها را انجام می‌داد. در این کلاس‌های آموزشی، مقولات متفاوت و متنوع اجتماعی مطرح می‌شد که شاید بتوان گفت حاصل این آموزش‌ها و تلاش‌ها از سال ۶۸ به بعد توجه بیش‌تر و عمومی‌تر به مسایل زنان و شرکت فعال‌تر آن‌ها در مسایل سیاسی بود. به‌طوری که ما در این سال‌ها، کلاس‌های آموزشی برای زنان برگزار می‌کردیم و این فعالیت‌ها را تشویق می‌کردیم. احتمالاً بتوان گفت که مجموعه‌ی این عوامل باعث شد که جریانی اجتماعی به‌وجود بیاید و رشد یابد که بعدها به «جنبش فمینیستی» معروف شد. البته این مختص به سوئد نبود بلکه در سطح اروپا و آمریکا، شاهد چنین حرکت‌هایی بودیم.

◆ به‌نظرم در این دوره بود که سردبیری یکی از جدیدترین نشریات تنوریک را برعهده داشتید، نه؟

هانس آرویدسون: بله! درست پس از کلاس‌های آموزشی که در مورد مارکسیسم و مسایل مختلف اجتماعی و تاریخی از دیدگاه سوسیالیستی داشتیم، سردبیری نشریه‌ای را با نام «مباحث سوسیالیستی» برعهده گرفتم که در آن دوران ارگان سیاسی - تئوریک حزب چپ سوئد بود؛ اما با این حال مستقل عمل می‌کرد. به این معنی که مرکزیت حزب، هیچ نقشی در ویراستاری و یا تعیین تکلیف در مورد این که چه مقالاتی باید چاپ بشود و چه مقالاتی نباید چاپ بشود، نداشت. اما به هر حال، نشریه‌ای مربوط به حزب بود. ولی بعد از سال‌ها این نشریه کلاً مستقل شد.

از آن جایی که حزب، به‌صورت جداگانه اقدام به تأسیس یک مرکز آکادمیک کرد که به‌عنوان یک دانشگاه مارکسیستی از آن اسم می‌برند، بنابراین، این نشریه نیز متعلق به آن مرکز شد. این نشریه از اول هم مستقل بود و به این مفهوم نبود که هیچ مطلبی در نقد مارکسیسم در آن منتشر نشود، بلکه هم در آن دوران و هم الان مطالب بسیاری در انتقاد از سوسیالیسم توسط نخله‌های مختلف موجود، چاپ می‌شود. به‌طوری که حتا بسیاری از ننولیبرال‌ها در این نشریه مطالب‌شان را چاپ می‌کنند. بدون تردید، اگر چنین شرایطی وجود نداشته باشد، امکان برخورد و نقد همان دیدگاه‌ها هم وجود نخواهد داشت.

◆ چند سال سردبیر این نشریه بودید؟

هانس آرویدسون: من ۱۷ سال سردبیر این نشریه بودم.

یک چیزی را باید در مورد غیر وابسته بودن نشریه اضافه کنم و آن هم این است که در یک حزب سیاسی، هم اهداف استراتژیک وجود دارد و هم اهداف تاکتیکی. در واقع، هر تشکلی، تاکتیک‌هایی را برای رسیدن به استراتژی مشخص به اجرا در می‌آورد. وقتی که دانشگاه مارکسیستی وابسته به یک مرکز پژوهشی شد، در چنین شرایطی، «مسأله‌ی آن فقط آنالیز و تجزیه و تحلیل بود: آنالیز تئوریک و سیاسی. نقل قولی از مارکس است که می‌گوید: «اگر پژوهش تو و جست‌وجوی تو به در جهنم هم می‌رسد، هیچ اشکالی ندارد، در بزن!» به این معنی که در این جا بُعد سیاسی قضیه مطرح نیست بلکه مهم اصالت و خود «پژوهش» است. یک سال است که دیگر سردبیر این نشریه نیستیم. البته در اوایل، هر ۲ ماه یک‌بار یک شماره را منتشر می‌کردیم. اما این اواخر، هر ۳ ماه یک‌بار، موفق به انتشار یک شماره می‌شدیم. مشغله‌های بسیاری دارم و می‌دانید

که شبانه - روز هم بیش از ۲۴ ساعت نیست! واقعیت این است که ذخیره‌ی فکری آدم، پس از ۵ سال سردبیری ته می‌کشد و باید افراد ایده‌ها و مطالب جدیدی مطرح بشوند. از طرف دیگر، تا آن جا هم که به تحصیلات دانشگاهی من بر می‌گردد، این اندوخته‌ها و آموخته‌ها هم مربوط به سال‌ها پیش است. امروز در محافل دانشگاهی مسایل مختلفی مطرح است که به‌گمانم بهتر است افراد درگیر با این فضاها نشریه را بگردانند تا افرادی مثل من که به هر حال در پارلمان هستیم و با مسایل این‌جا درگیریم و طبیعتاً اطلاعاتم نیز محدود به این حوزه می‌باشد.

◆ وقتی از فعالیت‌های تان در دهه‌ی ۶۰ صحبت می‌کردید، اشاره کردید به فعالیت‌های ضد آپارتاید تان در آفریقای جنوبی. جالب است بدانیم چه «چیز» ویژه‌ای در این فعالیت‌ها برای تان مهم و قابل توجه بود؟

هانس آرویدسون: تقریباً در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۶۰، نلسون ماندلا، دستگیر و زندانی شد. پس از این واقعه همبستگی بسیار زیادی در سوئد و هم‌چنین سایر کشورها در همین ارتباط شکل گرفت که فعالان آن هم لزوماً سوسیالیست نبودند بلکه همه‌ی آن‌هایی بودند که از «نژادپرستی» متنفر بودند و معترض به آن.

از آن جایی که سرمایه‌داران سوئدی در این کشور سرمایه‌گذاری‌های زیادی کرده بودند و از نیروی کار سیاه‌پوستان و استثمار آن‌ها بهره می‌گرفتند، این همدردی‌ها و اعتراض‌ها در درون جامعه‌ی سوئد، بسیار زیاد و فعال بود.

غیر از این‌ها، یک جریان مذهبی و کلیسایی ضد نژادپرستی هم در سوئد خیلی قوی بود. من خودم بزرگ شده‌ی شهری هستم به‌نام «یون شویی» که یک شهر صد در صد مذهبی است. در واقع، می‌توانم بگویم که من خودم در یک جو مذهبی به دنیا آمده‌ام و از این طریق بود که وارد عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی و مالاً فعالیت‌های سیاسی شده‌ام.

یک چیزی که باید اضافه کنم این است که ما یک «کارزار اجتماعی» برای تحریم میوه‌هایی که از آفریقای جنوبی می‌آمد، راه انداخته بودیم. این کار البته تأثیر معینی نداشت اما این امکان را داشت که یک جو عمومی و اعتراضی را به‌وجود بیاورد و جامعه را نسبت به این اعتراض‌ها، سمپاتیک بکند. این «کارزار اجتماعی» سبب شد که افکار عمومی سوئد، جلب و جذب مسأله‌ی «آپارتاید» در آفریقای جنوبی شده و به آن حساسیت و عکس‌العمل نشان بدهد.

● حزب چپ سوئد، یک حزب
ایدئولوژیک نیست

● ما در حزب مان هم

مارکسیست‌های سکولار داریم و هم
مسیحی‌هایی که از جنبه‌ی
اومانیتس به سراغ مسایل
اجتماعی می‌روند

که با هم به خوبی هم کنار می‌آمدند تا زمانی که
این مبارزه در سطح جهانی گسترش نیافته بود.
اختلاف چندانی بین فعالان آن وجود نداشت،
اما با گسترش و تعمیق آن در سطح بین‌المللی و
به‌خصوص بعد از ۶۸ طبیعی بود که اختلافاتی
هم در چگونگی تحلیل و برخورد با این مساله
پیش بیاید.

◆ پس طبیعتاً بخشی از این نفوذ به
«جهانی‌شدن» آن اعتراض‌ها بر می‌گردد.
بنابراین، در این جا به شرایط جهانی و مرحله‌ی
تاریخی آن دوران نیز باید توجه نشان داد.



به عبارت دیگر، سنوالم را به این شکل مطرح
می‌کنم که آیا به فرض وجود چنین «مساله‌ای»
در حال حاضر می‌توان — به همان سان — شاهد
بسیج جهانی شد؟ موفقیت چنان حرکتی در
شرایط فعلی جهان چگونه است؟ البته منظورم
«دوباره سازی» تاریخی نیست بلکه می‌خواهم
بیش‌تر توجه را به تأثیر شرایط جهانی و
تاریخی در موفقیت و یا فراگیری یک پدیده
جلب بکنم.

هانس ارویدسون: سؤال خیلی سختی است!
اگر بخواهم مقایسه‌ای بین دو مقطع تاریخی
بکنم آسان نیست، ولی تلاش می‌کنم که
پاسخی به این پرسش بدهم و این دو زمان
تاریخی را با هم مقایسه بکنم.

در این دوره، حزب ما در سنت‌های بر جا
مانده از انترناسیونال دست و پا می‌زد. ولی از
آن جایی که در دوره‌ی جنگ سرد در مورد آمریکا
مسایل مثبتی مطرح می‌شد و علیه شوروی نیز

کمیته‌های همبستگی که در سراسر سوئد
ایجاد شده بود، گروه‌های مختلف سیاسی و حتا
جریان‌های کلیسایی را که وجود داشتند شامل
می‌شد. البته جریان‌های کلیسایی هم بودند که
می‌خواستند بر این مسایل سرپوش بگذارند ولی
همان‌طور که گفتم، جریان‌هایی هم در درون
کلیسا بود که بسیار فعال عمل می‌کردند و کاملاً
علیه نژادپرستی فعالیت می‌کردند.

◆ آیا با دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌های مختلف که
بین فعالان این عرصه وجود داشت، مشکلی در
همکاری و مبارزه علیه «آپارتاید» به‌وجود
نمی‌آمد؟

هانس ارویدسون: دوره‌ی اول جنبش مشکلی
خاصی وجود نداشت. اصولاً ۲ نوع دیدگاه در
توجه به این مساله وجود داشت: یکی از منظر
انسان‌گرایانه و اومانیتستی به این مساله نگاه
می‌کرد و یکی دیگر هم از دیدگاه سوسیالیستی

مخالفت‌های فراوانی به‌عمل می‌آمد، از آن جایی
که حزب ما، توان پاسخ‌گویی به این مسایل را
نداشت، در نتیجه «انزوله» شده بود. از اواخر
دهه‌ی ۶۰ بود که ما از این انزوا درآمدیم و البته
در این دگردیسی باید به تحولات بسیار مهمی
که در عرصه‌ی تکنولوژی و وسایل ارتباط
جمعی پیش آمد، اشاره کنم. با گسترش رادیو و
آمدن تلویزیون، شنیدن اخبار و دیدن
تصویرهای سایر جوامع و ملل، ناچار ما رو
آوردیم به این که باید تجربه‌های جهانی را به
محک آزمون بزنیم.

از سوی دیگر، آن چیزی که در حزب ما از
اول هم وجود داشت و به نوعی به «سنت»
حزب مان تبدیل شده، همبستگی عمیقی است
که با مسایل بین‌المللی و مردم مناطق مختلف
وجود داشته است. این سنتی است که ما داریم و
علی‌رغم این که در آخرین نقطه‌ی دنیا قرار
داریم و وسعت سرزمین مان نیز خیلی کوچک
است با این همه، همیشه، همبستگی بین‌المللی
شدیدی با مسایل سایر نقاط جهان از خود نشان
داده‌ایم. شاید هم این دورافتادگی جغرافیایی و
تنهایی باعث می‌شود که برای ما بیش‌تر مهم
باشد که بدانیم در سایر نقاط جهان چه اتفاقاتی
می‌افتد.

آن چه که در عالم واقع اتفاق افتاد این است
که دریچه‌ای به روی چشم مان باز شد که قبلاً
اساساً امکان دیدنش را نداشتیم. اگر بخواهم
مقایسه‌ای بکنم می‌توانم بگویم که در آن دوره
آدمی جست‌وجوگر بود. دنبال تعاریف نوین،
ایده‌های جدید و یا حتا در جست‌وجوی آلترناتیو
نوین در عرصه‌های گوناگون مثلاً ادبیات بود.

به‌خاطر این که همه چیز تکراری شده بود، انسان
می‌خواست ببیند که آدم‌های دیگر چه می‌گویند؟
آراء و نظرات دیگران چیست؟ و یا این که مثلاً
ادبیات نوینی را می‌بایستی خلق کرد حتا از
دیدگاه مارکسیستی. ولی الان دقیقاً برعکس
است. الان اطلاعات به حدی زیاد و حتا در
برخی موارد «غیر ضروری» است که تشخیص
سره از ناسره مشکل می‌نماید. اگر بخواهیم از
مارکسیسم اسم ببریم باید بگوییم که:
«مارکسیسم روشی است که به‌وسیله‌ی آن
می‌باید تشخیص بدهیم که چه چیزی مفید
است و چه چیزی مفید نیست» و گرنه خروارها
اطلاعات، تبیین‌ها، ادبیات و ... وجود دارد ولی
باید دید که کدام‌شان مفید و سودمند است و
کدام‌شان ناسودمند.

در دهه‌ی ۳۰ در کشور ما، بیش‌تر نشریات
مارکسیستی «سنتی» بودند (می‌شود گفت
مارکسیست کلاسیک). دهه‌های ۳۰ و ۵۰ شروع
کردیم به این که به‌هر حال با یک روش جدید



مارکسیسم را بررسی کنیم و در واقع، بر آن شدیم که سنت مارکسیستی را با توجه به شرایط تاریخی نوین تحلیل کنیم. این در حالی بود که در انگلستان از دیرباز پژوهش تاریخی در مورد مارکسیسم و مقولات مارکسیستی صورت گرفته بود. به خصوص در مورد «بنیادگرایی در مارکسیسم» که ما از آن‌ها استفاده کردیم. در واقع، نحله‌هایی به وجود آمدند که بر آن بودند تا مارکسیسم را واژه به واژه، کلمه به کلمه بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی و اجتماعی به کار بگیرند که اساساً چنین تفکری به خطا است. وقتی که آدمی به مارکس مراجعه می‌کند باید ببیند که چگونه می‌توان در توضیح و تحلیل شرایط نوین از آن بهره گرفت. اگر «مارکسیسم» را از «تاریخ» جدا بکنید، همه چیز را غلط می‌فهمید. اساساً کل ماجرا دگرگون می‌شود.

به عنوان مثال اگر بخواهیم به تئوری ارزش اضافی مارکس برگردیم و دنیای امروز را بررسی کنیم تا آنجا که به رابطه‌ی کالایی بر می‌گردد، شاید ۱۰ درصد از کالاهایی که تولید می‌شود، این ارزش را در خودشان دارند، بقیه‌ی رابطه‌ها، رابطه‌ای صرفاً پولی است و بورس بازی. در حالی که در دوره‌ی مارکس اساساً چنین نبود. اما چیزی که در مورد تئوری ارزش اضافی مارکس امروز هم‌چنان به قوت و قدرت خودش باقی است، مکانیسم بررسی بنیاد جامعه‌ی سرمایه‌داری است که چگونه این ارزش اضافی به وجود آمده است.

◆ در حال حاضر، تعریف شما از جنبش چپ چیست؟ و ویژگی‌های آن را با چه مؤلفه‌هایی بر می‌شمارید؟ آیا چپ را بخشی از مارکسیسم می‌دانید یا مارکسیسم را بخشی از چپ؟!

هانس آرویدسون: اگر بخواهیم در مورد مارکسیسم حرف بزنیم، می‌دانیم که یک «مارکسیسم» وجود ندارد. تعاریف و نحله‌های مختلفی از مارکسیسم است. مثلاً ما لنین را داریم و در عین حال گرامشی را. تبیین گرامشی از مارکسیسم، تبیینی صرفاً اقتصادی نیست. این در حالی است که امروزه هر روز تئوری‌های مارکسیستی طرح می‌شود و اگر بخواهی حزب مارکسیستی باشی نمی‌توانی بگویی چه نوع مارکسیستی هستی. ولی یک نوع سنت مارکسیستی همیشه در حزب ما وجود داشته است. به عبارت دیگر، در حزب ما همیشه ۲ گرایش در کنار هم وجود داشت یکی، طیف غیرفعال و منفعل است و طیف دیگر، طیف پراگماتیستی است.

این ۲ طیف همواره در حزب ما در حال درگیری و چالش با هم بودند. ما دیدگاه‌های

تک بپرسید ممکن است آرای مختلفی بیان کنند، ولی به عنوان یک اصل می‌توان گفت که این یکی از ویژگی‌های حزب ماست.

یک فیلسوف مجاری می‌گوید: آن چیزی که اهمیت دارد، خود اتوپیا نیست بلکه «موضعی» است که آدمی در مقابل اتوپیا می‌گیرد. آدمی نمی‌تواند یک اتوپیا را به صورت مکانیکی تبدیل به یک واقعیت بکند. بی‌تردید از دل چنین اتویایی، دیکتاتوری سر بر می‌آورد؛ مجبور کردن مردم به پذیرفتن یک اندیشه یا یک روش. این در مورد تمامی اتویاها صدق می‌کند.

◆ نقطه حرکت شما برای گرایش به گرامشی از چه زاویه‌ای است؟ آیا در نقد لنین، کار سیاسی و به تعبیر ویر، سیاستمدار بودنش را محک می‌زنید و در گرامشی وجه «دانشمند» بودن را می‌بینید؟ اساساً بر بنیان چه وجوهی به تجلیل گرامشی و نقد لنین می‌نشینید؟

هانس آرویدسون: آثار لنین را باید با تقسیم‌بندی مورد توجه قرار داد. آثاری که قبل از انقلاب نوشته شده‌اند، ارزش و خاصیت تئوریک دارند؛ آثاری که بعد از انقلاب نوشته شده‌اند، نوشته‌هایی هستند که برای پیش بردن سیاست‌های معینی به تحریر در آمده‌اند. اگر بخش نخست آثار لنین را بخواهیم با آثار گرامشی مقایسه کنیم می‌توانیم بگوییم در هر دوی این نوشته‌ها «تفکر» وجود دارد و عمدتاً به تحلیل و تبیین علمی و تئوریک پدیده‌ها نشسته‌اند.

اگر بخواهیم نمادگرایی تاریخی بکنیم و فرض کنیم که اگر گرامشی جای لنین بود چه کار می‌کرد؟ سؤال خیلی سختی است اما در عین حال تفکر برانگیز است که بدانیم هر کسی جای لنین بود چه کار می‌کرد؟ اما آن کاری که در حزب ما وجود داشت این بود که برخوردارشان را

مارکس در مورد تحلیل جامعه و هم‌چنین سایر مسایل را با شرایط تاریخی هر عصری اندازه می‌گیریم. این که مثلاً روش و تئوری‌هایش تا چه پایه، با شرایط امروز وفق می‌کند و کاربرد پیدا می‌کند، می‌توانیم بگوییم که ما تئوری‌های مارکسیست‌ها را داریم و نه فقط مارکس را.

◆ در واقع، اگر بخواهیم مشخصاً در مورد حزب چپ سوئد صحبت کنیم باید ویژگی عمده‌اش را در این دانست که به اندیشه‌ی مارکسیسم بیش‌تر پای بند است تا به اندیشه‌ی مارکس. آیا من درست متوجه شده‌ام؟

هانس آرویدسون: توضیح دادن این مساله بسیار سخت است. ما در بسیاری از زمینه‌ها از روش‌شناسی مارکسیستی برای توضیح مسایل استفاده می‌کنیم. به عنوان مثال، می‌توان به مسأله‌ی «زنان» اشاره کرد. توجه به مسأله‌ی زنان، نه این که در آثار مارکس نیست بلکه این اشاره‌ها و توجه‌ها بسیار کم می‌باشد، در حالی که داده‌های اجتماعی امروز ما راجع به مسایل تبعیض جنسی و مسایل مربوط به حقوق زنان بسیار پیچیده، متنوع و البته متفاوت از داده‌های آن روزگار می‌باشد. بنابراین، برای تبیین آن‌ها باید به رویکردهای نوینی توجه نشان داد.

توجه به این مساله دارای اهمیت است که یک دستگاه قوی تئوریک به وجود آمده که مارکسیستی نیست و لازم هم نیست که با آن بجنگی. چرا که امکانات و توانایی‌های بسیاری را به آدمی می‌دهد که مثلاً در مورد رابطه‌ی قدرت در جامعه بتواند به تحلیل بنشیند. یک چیزی را که می‌توان در مورد حزب ما گفت این است که ما در تبیین سنتی و کلمه به کلمه از مارکس خیلی کم بنیادگرایی هستیم. البته اگر بروید و از آدم‌های مختلف حزب به صورت تک -

از برخورد صرفاً اقتصادی خارج بکنند و تأثیر عوامل دیگر را ببینند و مطلق‌نگری را در تحلیل‌های‌شان راه ندهند.

◆ نظر لنین در مورد مسایل مختلف معلوم است. حزب چپ سوئد که به نقد این دیدگاه نشسته، مثلاً نگاه لنین به دین را چگونه مورد بررسی قرار داده است؟

هانس آرویدسون: سوئد یک جامعه‌ی سکولار است. در نتیجه، مذهب مسأله‌ای «فعال» نیست. به این معنی نقد لنین نداریم.

مسأله اساساً «چیز» دیگری است. ببینید! جمله‌ی معروف مارکس که «دین افیون توده‌هاست» را می‌توان از چند زاویه مورد تدقیق قرار داد. اگر آدم فکر کند که منظور مارکس این بود که «دین» افیونی است که از خارج به مردم تزریق می‌شود تا آنان را تخدیر بکند، یکی معنی‌ای است و این که آدم فکر کند که منظور مارکس از این جمله این بود که دین افیونی است که به انسان این فرصت را می‌دهد که حتا اگر شده لحظه‌ای از واقعیت تلخ و زندگی جهنمی‌اش، فاصله بگیرد، «چیز» دیگری است. دو برداشت و دو معنی است با دو روش نسبت به یک جمله و تعبیر.

در حال حاضر، ما در حزب‌مان، هم مارکسیست‌های سکولار داریم و هم مسیحی‌هایی که از جنبه‌ی اومانستی به سراغ مسایل اجتماعی می‌روند. مسیحی‌های حزب ما شبکه و بحث‌های خودشان را دارند ولی این دو گروه در حزب ما و در کنار هم به صورت مسالمت‌آمیزی زندگی می‌کنند. این مسیحیان از زاویه‌ی برخورد به مسایل اجتماعی چپ هستند، ولی از نظر عقیدتی حتا بخشی مذهبی و مسیحی هستند، بخشی هم ماتریالیست.

◆ پس در واقع باید ویژگی و یا حداقل یکی از ویژگی‌های حزب چپ سوئد را دخالت در مسایل اجتماعی از منظر سوسیالیستی و عدالت‌خواهانه، فارغ از مسایل ایدئولوژیکی دید؟

هانس آرویدسون: به هر حال یک بخشی در حزب ما وجود دارد که مارکسیست هستند اما - درست است - ما یک حزب «عدالت اجتماعی» هستیم و آن چیزی که باعث می‌شود افراد مختلف به عضویت این حزب درآیند، مرامنامه و اساسنامه‌ی حزب ماست که بنیانش بر پایه‌ی مبارزه با تضادهای طبقاتی و اجتماعی است و بر همین اساس مسیحی‌هایی که در حزب ما هستند در مورد مسایل اجتماعی می‌توانند نگاهی سوسیالیستی داشته باشند ولی لزوماً

مارکسیست نباشند. در عین حال، مسیحی‌های دیگری در این کشور هستند که در یک حزب دیگری که دست راستی است فعال هستند و عدالت‌خواه هم نیستند.

از طرف دیگر، اسلام در سوئد بعد از مسیحیت قرار دارد و در واقع دومین مذهب است که همان‌طور که اشاره کردم، مسیحیان در حزب ما شبکه‌ی خاص خودشان را دارند ولی مسلمانان هنوز یک چنین شبکه‌ای را در حزب ما به وجود نیاورده‌اند.

◆ این دو چگونه قابل جمع شدن‌اند: «چپ بودن» و «مذهبی بودن»؟ نه به معنای تاریخی بلکه به لحاظ عرفی، گویی چپ بودن با سکولار بودن و مارکسیست بودن متلازم شده است؟ آیا چنین نیست؟ با این مفهوم، آیا حزب شما، یک حزب سوسیال دموکرات است؟

هانس آرویدسون: حزب چپ سوئد، یک حزب «ایدئولوژیک» نیست. «ایدئولوژیک» به این معنی که با یک روش معین، و از یک منظر به سراغ همه‌ی مطالب برویم. ما در واقع، به عنوان یک حزب «غیر ایدئولوژیک» ایم که در پی برقراری «عدالت اجتماعی» با گرایش‌ها و نظرات مختلف هستیم.

حزب ما به مرور یک حزب باز و بازتری شده و به آن معنای لنینی، ما یک حزب مارکسیست نیستیم و همیشه نقدهایی نیز به این‌گونه احزاب داشته‌ایم. مثلاً در ۱۹۵۸ ما مخالف سیاست‌های شوروی در مجارستان، و هم‌چنین چکسلواکی، لهستان و به‌ویژه مخالف سیاست‌ها و دخالت‌های شوروی در افغانستان بودیم. ما فکر می‌کنیم اگر قرار است سوسیالیسمی به وجود بیاید، دقیقاً باید براساس دموکراسی به‌وجود آمده باشد در غیر این صورت سوسیالیسم نیست. به همین خاطر، مثلاً در مورد مسایل فمینیستی طیف‌های مختلف در درون حزب جا می‌گیرند. هر چند به نظر ما مسأله‌ی فمینیستی یک مسأله‌ی مارکسیستی است چرا که از زاویه طبقاتی به مسأله‌ی نابرابری زنان می‌پردازد. در واقع، نابرابری زن را در مسأله‌ی طبقاتی بررسی می‌کند. (البته ما هیچ‌وقت مسایل فمینیستی را به یک عامل تقلیل نمی‌دهیم.) بنابراین، فمینیست‌ها هم در تشکیلات ما جا دارند یعنی کسانی که به نابرابری زن و مرد از این زاویه نگاه می‌کنند.

ما وقتی خودمان را از سلطه‌ی شوروی آزاد کردیم و به سلطه‌گری شوروی در سایر کشورها انتقاد کردیم، در پیچه‌ی حزب‌مان را به روی انواع و اقسام گرایش‌ها از جمله گرایش‌های مارکسیست، باز کردیم. ما - همان‌طور که مفهوم

- هیچ‌وقت حزب وابسته به شوروی نبودیم و همیشه در همه حال به دخالت‌های شوروی در سایر کشورها اعتراض می‌کردیم.

در حزب ما همیشه این بحث بود که اساساً آیا حزب چپ سوئد باید یک حزب «دخالت‌گر اجتماعی» باشد و یا حزبی که فقط «پروپاگاندا آزیتاسیون» می‌کند؟ هر چند این دو می‌توانند تناقضی با هم نداشته باشند، پارادوکسی با هم نداشته باشند. اما اصل این است که به‌طور واقعی باید انتخاب کرد. به تعبیر دوستی: «خیلی‌ها آمدند آخرین قدم‌ها را به طرف سوسیالیسم بر دارند، اکنون هنر آن است که چه کسی اولین قدم را به آن سمت بر می‌دارد.»

ما در سال ۱۹۷۰ اساساً هیچ تأثیر پارلمانی نداشتیم در حالی که دهه‌ی ۸۰ وارد پارلمان شدیم و در چپ خیلی تغییر و تحول به‌وجود آمد. در دهه‌ی ۸۰ ما یک چیز سخت را به یک چیز ضروری تبدیل کردیم و از یک دستگاه آزیتاسیون به یک حزب پراتیک که بتواند در جامعه نقشی داشته باشد، متحول شدیم. (وقتی وارد پارلمان شدیم و از این طریق توانستیم در مسایل اجتماعی دخالت مستقیم داشته باشیم.) اما مسأله‌ی اساسی و بنیادین در حال حاضر برای ما این است که هدف اصلی‌مان (دیدگاه مارکسیستی‌مان) را از دست ندهیم. در واقع، باید بیش از اندازه حواس‌مان را جمع کنیم و از این سمت به یک سمت دیگری نغلتیم.

اما آن چیزی که در مورد «سوسیال دموکرات» بودن حزب چپ پرسیدید باید بگویم نه، خیر! ما «سوسیال دموکرات» نیستیم.

سوسیال دموکراسی ایده‌ای است که بر آن است سرمایه‌داری را از «درون» تغییر بدهد و در نظام سرمایه‌داری «رفرم» ایجاد کند. ولی ما اگر رفرمیسم را مطرح می‌کنیم، تلاش‌مان بر آن است که انسان‌ها در شرایط رفاهی و اجتماعی بهتری قرار بگیرند که بتوانند قدم‌های بعدی را به‌سوی سوسیالیسم بر دارند. این‌که این سوسیالیسم چه چیزی خواهد بود راه درازی است که بتوان تعریف مشخصی از آن به‌دست داد. در واقع، به‌صورت کلاسیک، تا آن جایی که به سوسیالیسم بر می‌گردد این است که تاریخ به شکل انقلابی وارد یک مرحله‌ی دیگری می‌شود ولی ما فکر می‌کنیم که ورود به این مراحل می‌تواند به‌صورت «روند» (پروسه) و در مسیر آن نیز اتفاق بیافتد و مالاً این‌که به این شیوه می‌توان به‌صورت آرام به سمت سوسیالیسم حرکت کرد. آن چیزی که لنین از آن با عنوان «شرایط انقلابی» نام می‌برد می‌توان گفت که «پروسه‌ی انقلابی» است. ما این چنین نگاه می‌کنیم.

● مانده دارد ...